

مجلس خامان!

برای «گل»

در آتش خود سوزی و خاموش نشست!

در بزم جهان بی می و بی توش نشست!

بردند ز خاطر که گلی! غنچه‌ی حُسنی

از بس که در این گوشه فراموش نشست!

کی باورم از بخت چُنین بود که بینم

این گونه تو با درد هم آغوش نشست!

یارانِ تو سرگرم نشاطند و تو معصوم

با داغ دل خویش سیه پوش نشست!

آنجا که به شادی همه گویند و بخندند!

تو پسته دهان، پای ز سرگوش نشست!

در مجلس خامان که پر از تلخی نیش است

کس، هیچ ندانست که چون نوش نشست!

از کرده ی خود پیش تو ای ماه پریشم

هر چند که تو شاد و خطا پوش نشست!

رضا شاپوریان

چهارشنبه سی ام سپتامبر ۱۹۹۸